

پژوهش‌های فلسفی
نشریه دانشکده ادبیات و
علوم انسانی دانشگاه تبریز
سال ۵۳، بهار و تابستان ۸۹
شماره مسلسل ۲۱۶

تناسب سبک ادبی «مدیتیشن» با روش تحلیلی دکارتی در تأملات^۱*

دکتر سیدمصطفی شهرآیینی**

چکیده

کتاب تأملات متداول‌ترین و پرخواننده‌ترین متن فلسفی در دوران جدید بوده و فیلسوفان با هر مشرب فلسفی آن را در مد نظر قرار داده‌اند و هسته اصلی برنامه‌های درسی فلسفه را تشکیل داده است، تا جایی که نه تنها اهل فلسفه بلکه بیشتر فرهیختگان با این اثر کمابیش آشنایی دارند. هیچ کتابی در تاریخ فلسفه به اندازه این کتاب کوچک به نسبت حجمی که دارد، مهم و مؤثر نبوده است. بی‌گمان یکی از علل اصلی موفقیت این اثر افزون بر غنای فلسفی و عظمت مابعدالطبیعه دکارت، سبک نگارش بدیع و روش برهان‌پردازی منحصر به فردی است که دکارت آگاهانه و هنرمندانه آن را به کار می‌گیرد. نویسنده در مقاله پیش‌رو می‌کوشد تا از این منظر به تأملات بنگرد و ساختار، سبک و گونه ادبی آن را به اختصار باز نماید.

واژه‌های کلیدی: سبک نگارش، گونه ادبی، روش، تحلیل، ترکیب، «مدیتیشن»، پیش‌پنداشته‌ها، نظام ارسطویی-مدرسی، کشف، اعتراضات.

*- تاریخ وصول: ۸۸/۱۱/۱۳ تأیید نهایی: ۸۹/۴/۱۵

** - استادیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز

مقدمه

دکارت در آغاز تأملات در بخش «دیبچه برای خواننده»، درباره روش مطالعه کتاب

چنین می‌نویسد:

من توقع اقبال عمومی یا در واقع، خواننده فراوانی را ندارم؛ برعکس، خواندن این کتاب را به هیچ‌کس سفارش نمی‌کنم مگر آنها که می‌توانند و می‌خواهند مجدانه، پایه‌پای من به تأمل پرداخته و اذهان خویش را از حواس و از هرگونه باور پیش‌پنداشته‌ای بازگیرند. خوب می‌دانم که چنین خوانندگانی کم پیدا می‌شوند. کسانی که زحمت درک ترتیب دلایل من و ارتباط آنها با یکدیگر را بر خود هموار نمی‌کنند و — چنان‌که عادت مألوف است — تنها می‌کوشند به خرده‌گیری از تک‌تک جملات بپردازند، از خواندن این کتاب بهره‌چندانی نخواهند برد (AT VII, 9-10; CSM II, 8)^۲

او همچنین در *اعتراضات و پاسخ‌ها*، در اواخر پاسخ‌های دوم، درباره سبک نگارش تأملات و رویکرد بایسته خوانندگان به این کتاب یادآور می‌شود که:

بنابراین من، حق دارم توجه دقیق و خاصی را از خوانندگان خود بخواهم و فکر می‌کنم سبک نگارشی را هم که برگزیده‌ام به‌بهترین وجه زمینه‌ساز چنین توجهی خواهد بود. ... وانگهی فکر می‌کنم منصفانه باشد که من اظهار نظر آنانی را که از تأمل هم‌پای من خودداری ورزیده و هم‌چنان به باورهای پیش‌پنداشته خود پایبندند، درباره کتاب خود بی‌درنگ رد کنم و آنها را به چیزی نگیرم.

اما می‌دانم که احاطه بر کل ساختار تأملات و به‌طور هم‌زمان، داشتن فهم روشنی از بخش‌بخش تشکیل‌دهنده آن، حتی برای کسانی که واقعاً تمرکز داشته و مجدانه در طلب حقیقت هستند، تا چه اندازه دشوار خواهد بود. با این‌همه به‌نظر من خواننده‌ای که می‌خواهد از کتاب من حظی تمام ببرد، باید توأمان هم در کلیات و هم در تفصیل، دقت نظر به خرج دهد (AT VII, 158-159; CSM II, 112-113).

از رهنمودها و هشدارهای تقریباً وسواس‌گونه‌ای که دکارت به خواننده تأملات می‌دهد، و نمونه آنها را در دیگر آثار دکارت هم می‌توان یافت، پیداست که نسبت به

سبک (style) نگارش این کتاب و گونه (genre) ادبی آن تا چه اندازه حساس است. او تنها دل‌مشغول مباحث مربوط به روش و کوشش برای صورت‌بندی قواعد ناظر بر مراحل پژوهش و برهان‌پردازی نیست. بلکه سخت‌نگران نحوه بیان مطالب فلسفی نیز هست. بی‌مناسبت نیست پیش از ادامه بحث، بکوشیم به این پرسش پاسخ دهیم که چرا دکارت تا این اندازه به سبک نگارش اثر و روش مورد استفاده در آن حساس بوده است؟ دکارت در آغاز *محاورة با بورمان* تصریح می‌کند که مخاطب *تأملات*، کسی است که در آغاز راه فلسفه‌ورزی قرار دارد و به‌معنایی، اندیشنده دکارتی، نوآموز فلسفه است (AT V, 146; CSM III, 332). اما از دو نقل‌قول بالا و نیز از شواهد دیگری که در دست است^۳ معلوم می‌شود که دکارت این کتاب را برای مخاطبان عوام ننوشته، بلکه بیشتر آکادمیسین‌های مدرسی و اهل فلسفه را در نظر داشته است که اصلاً نمی‌شود آنها را در حوزه فلسفه، نوآموز و مبتدی به‌شمار آورد.

این تعارض را چگونه می‌توان حل کرد؟ دکارت از سوئی، مخاطب *تأملات* را در مرحله پیشافلسفی (prephilosophical level) می‌بیند (Ibid.) و از دیگر سو، غرض از نگارش کتاب را در نامه‌ای به مرسن، ایجاد تغییر در نگرش فلسفی مدرسیان و بسترسازی برای قبول مبانی فیزیک خود در برابر طبیعیات ارسطویی می‌داند.^۴ با ژرف‌کاوی در سبک، ساختار و گونه (ژانر) ادبی و روش مورد استفاده در *تأملات* به‌خوبی معلوم می‌شود که آنچه در ظاهر، تعارض در سخن دکارت به‌نظر می‌رسد، برای خود او هدفی از پیش طراحی شده بوده است. او تماماً در پی آن است که مخاطب فرهیخته و اهل فلسفه را به مرحله پیشافلسفی و به سرآغاز فلسفه‌ورزی رهنمون شود تا او را آن گونه که خود می‌خواهد، یعنی با ذهنی پیراسته از هر باور جزمی و پیش‌پنداشته قبلی، با مبانی فلسفی خود آشنا سازد. او می‌خواهد مخاطب خود را نخست به‌لحاظ فکری کاملاً آماده سازد و تمام پیش‌پنداشته‌های فکری - فلسفی را از ذهنش بزدايد و وقتی مطمئن شد که مخاطب در تمام باورهایی (بعضاً جزمی) که تا پیش از مطالعه *تأملات* سخت بدان‌ها معتقد بوده، گرفتار شک و تردید شده است، آنگاه مبانی فلسفه خود را بر او عرضه نماید. دکارت خوب می‌دانست که نظام تفکر مدرسی - ارسطویی زیر سایه حمایت کلیسا، چنان بر اذهان آکادمیسین‌های سده هفدهم سایه افکنده است که اگر بی‌مقدمه و بی‌پرده به طرح مبانی فلسفی خویش پردازد، وارد جنگی نابرابر شده است

که سرانجامی جز شکست برایش در پی ندارد. به این ترتیب، او کوشیده است تا در تمام آثار خود از سبک بیان و روش برهانی بهره ببرد که مخاطب بی‌آنکه خود متوجه شود، در برابر قدرت کلام و اتقان اندیشه او تسلیم شود. بدین لحاظ اصلاً اتفاقی نیست که دکارت در هر کدام از آثار خود، گونه ادبی و سبک بیان خاصی را برگزیده است. او گاه — چنان که در گفتار می‌بینیم — به زبان فرانسه و برای مخاطبان عام، و گاه — چنان که در قواعد می‌یابیم — به لاتینی و برای فرهیختگان دانشگاهی می‌نویسد؛ گاهی — چنان که در گفتار و در تأملات به چشم می‌خورد — برای ارائه زندگی‌نامه فکری خویش در قالب اول شخص دست به قلم می‌برد و گاهی — چنان که در رساله در باب انفعالات نفس شاهد آنیم — رساله تحلیلی غیرشخصی را عرضه می‌دارد در موضعی — چنان که در اصول فلسفه می‌خوانیم — آشکارا در هیأت کتاب‌های مدرسی رایج در آن روزگار، به صورت‌بندی قواعد تفکر علمی می‌پردازد و در موضعی دیگر — چنان که در تأملات پیداست — خواننده را از رهگذر تأملاتی که آنها را برای پالایش ذهن از خرافه و پیش‌داوری طراحی کرده، با خود همراه می‌سازد تا قوای علمی ذهنش را بر او بنمایاند.

حال می‌خواهیم ببینیم دکارت برای رسیدن به مقصود خود، که همان پالایش ذهن مخاطب از همه پیش‌فرض‌ها و پیش‌پنداشته‌ها است (Hatfield, 2003, 45)، از چه گونه ادبی و از چه روش فلسفی در تأملات بهره برده است. آنچه در ساختار کتاب بیش از هر چیزی توجه خواننده را به خود جلب می‌کند یکی روش تحلیل دکارتی است و دیگری استفاده هنرمندانه نویسنده از سنت ادبی بسیار کهن «مدیتیشن»^۵. ما در اینجا می‌کوشیم تا به هردوی این موارد بپردازیم و حتی‌الامکان آنها را در سیاق کتاب تأملات بازنماییم.

روش تحلیل

برای پرداختن به روش تحلیل و فهم آسان‌تر آن، بهتر است آن را در قیاس با روش ترکیب در نظر بگیریم. آنچه دکارت درباره تفاوت میان این دو روش برهان به لحاظ تأثیرگذاری هر کدام از آنها بر مخاطب ابراز می‌دارد، بسیار مهم و جالب توجه است. او درباره روش تحلیل می‌گوید: «هیچ چیزی در این روش نیست که خواننده جدلی مسلک یا بی‌توجه را به قبول عقیده‌ای وادارد. زیرا اگر کوچک‌ترین نکته‌ای از توجه او دور بماند،

ضرورت نتیجه را درخواهد یافت» (AT VII, 155-156; CSM II, 110). اما در خصوص روش تألیف اظهار می‌کند که «خواننده، هر اندازه هم که جدلی مسلک و معاند باشد، راهی جز تصدیق [نتیجه] ندارد. اما این روش به اندازه روش تحلیل راضی‌کننده نیست و نیز، از آنجا که فرآیند کشف شیء مورد نظر را نشان نمی‌دهد، ذهن کسانی را که مشتاق آموختن هستند درگیر نمی‌کند» (AT VII, 156; CSM II, 111).

در اینجا بی‌مناسبت نیست اندکی بیشتر درباره دو روش تحلیل و ترکیب توضیح دهیم و مشخصه‌های هر کدام از این دو روش، امتیازات و کاستی‌های آن دو، و تفاوت آنها را با هم‌دیگر نشان دهیم. نظر به این که دو کتاب *تأملات*، اثر دکارت و *اخلاق*، اثر اسپینوزا، بهترین و شناخته‌شده‌ترین نمونه‌های متون فلسفی است که به تصریح نویسندگان‌شان، به ترتیب، اولی به روش تحلیل، و دومی به روش ترکیب به‌رشته تحریر درآمده است، می‌کوشیم تا با مقایسه میان این دو اثر و سبک نگارش آنها به شرح و توضیح دو روش تحلیل و ترکیب بپردازیم.

دکارت در *تأملات* می‌کوشد تا با اعمال روش تحلیل، خواننده را به‌طور کامل در جریان چگونگی کشف قرار دهد؛ به این معنا که به او نشان دهد که نویسنده چگونه در موضوع مورد بحث به تصورات واضح و متمایز دست می‌یابد و به چه دلیل، یا دلایلی، نظم یا ترتیب خاصی را در میان دسته‌ای از تصورات دنبال می‌کند و از بقیه تصورات چشم می‌پوشد. او در کتاب *تأملات* و نیز در *گفتار* با حکایت‌کردن سرگذشت افکار خویش و با بیان اینکه چگونه به آن افکار رسیده و آنها را پذیرفته است، به خواننده، این امکان را می‌دهد تا منشأ عقاید و فرض‌های بنیادین او و لوازم و تبعات آن عقاید و فروض را دریابد. دکارت در واقع با بیان نحوه شکل‌گیری تصورات در ذهنش، سبب می‌شود تا خواننده بتواند تحت هدایت او، فرآیندهای ذهنی خویش را از نو سامان‌دهی کند و حقایقی را که بر نویسنده مکشوف شده است، خود نیز کشف کند. حال اگر خواننده‌ای خود را از همراهی با دکارت در *تأملات*، ناتوان بیابد، به‌روشنی می‌داند که مشکل از کجا نشأت می‌گیرد و در کجا باید بیشتر به تحقیق بپردازد. روش تحلیل از این حیث که بر شهادهای خود خواننده تکیه می‌کند و از او می‌خواهد که برای تصدیق فکر نویسنده، خود گام در راه تحقیق و تجربه عقلی بگذارد، روشی اختیاری و شخصی است. به دیگر سخن، خواننده هرگاه سخن نویسنده را قانع‌کننده نیافت، می‌تواند

خودش به تأمل بپردازد و اگر به نتیجه‌ای جز نتیجه مدنظر نویسنده رسید، از همراهی با او دست بردارد و اعتراضات خود را مطرح کند. نویسنده نیز وظیفه خود می‌داند که به اعتراضات او بر اساس مبانی تحلیلی پاسخ دهد و بکوشد تا خواننده را به همان اقناعی برساند که خود بدان رسیده است. البته با همه این اوصاف، اگر خواننده در برابر پاسخ‌های ارائه‌شده قانع نشد، می‌تواند از هم‌اندیشی با نویسنده بازایستد و راه دیگری برگزیند.

اسپینوزا در کتاب *اخلاق* با اعمال روش ترکیب، درست برعکس دکارت در *تأملات* عمل می‌کند؛ به این معنا که با معدودی تعاریف، اصول متعارف، اصول موضوع، قضایا و مسائل آغاز می‌کند و اصلاً این امکان را در اختیار خواننده نمی‌گذارد که بداند او این مقدمات را از کجا آورده؛ چگونه به کشف آنها نایل شده و چرا آنها را مطلقاً یقینی می‌داند. در کتاب *اخلاق* هر نتیجه‌ای بر اساس مقدمات مشخصی استنتاج می‌شود و خواننده به محض تن دادن به مقدمات (یعنی همان تعاریف، اصول متعارف و اصول موضوع) هیچ گریزی ندارد جز اینکه نتایجی را که اسپینوزا بدان‌ها رسیده است تصدیق کند. در اینجا اصلاً شک در مقدمات و مبانی جایی ندارد، بلکه نویسنده آنها را به‌گونه‌ای عرضه می‌کند که گویی پیشاپیش به اثبات رسیده و بنیان یافته‌اند. خواننده کتاب *اخلاق*، نه در انتخاب مقدماتی که باید تصدیق کند آزاد است و نه در استنتاج نتایج از آن مقدمات، در حالی که خواننده کتاب *تأملات* این فرصت را همواره دارد که حتی در اصول هم شک کند و تا اعتبار آنها برای خود او مسلم و یقینی نشد، قبول‌شان نکند. بر این اساس، می‌شود گفت که روش ترکیب، برعکس روش تحلیل که اختیاری و شخصی بود، تحکمی و غیرشخصی است.

اما به‌رغم تذکرهای مکرر دکارت در *تأملات* به خواننده، مبنی بر اینکه باید حداکثر دقت و تأمل خویش را در خواندن مطالب او در این کتاب به‌کار گیرد، طبیعی است که این توجه و دقت بالای خواننده همواره با تأیید و موافقت او با دکارت توأم نبوده و در بسیاری موارد سبب طرح انتقادات و ایراداتی از جانب خواننده دقیق و متأمل، بر علیه دکارت شود. بنابراین باید گفت که مجموعه اعتراضاتی که در پی انتشار *تأملات* مطرح شده و پاسخ‌های ارائه‌شده از جانب دکارت، به‌هیچ‌روی، حاشیه و شرحی بر *تأملات* به‌شمار نمی‌رود، بلکه لازمه روش تحلیل دکارتی و مکمل و متمم آن است.^۱ اما نکته بسیار مهم این است که روش تحلیل (چنان که خود دکارت هم متذکر می‌شود) در قبال کسانی که ذهن‌شان گرفتار جمود و پیش‌داوری باشد، ناکارآمد است (اسپینوزا، ۱۳۸۲، ۱-۳۵).

به‌خوبی روشن است که دکارت نمی‌خواهد مخاطب کتاب تأملات را، با اقامه براهین متعدد، مجاب به درستی سخنان خویش کند بی‌آن‌که او از درون درگیر تأملات جدی شده باشد؛ چیزی که در علوم ریاضی و هندسه برای مخاطب اتفاق می‌افتد. بلکه دکارت با به‌کارگیری روش تحلیل، در پی آن است که مخاطب، خود شروع به تأمل کند و حقیقت و صدق مقدمات هر برهانی و مرحله‌به‌مرحله آنچه قرار است بعد به‌صورت تألیفی اثبات شود، بی‌نیاز از اقامه برهان به‌روش تألیفی و مقدم بر آن، بر خود او مکشوف شده باشد (Cottingham, 1993, 12-13). اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، دکارت می‌خواهد پشت صحنه روش تألیف را بر مخاطب خویش آشکار سازد؛ چرا که ریاضی‌دانان و هندسه‌دانان هم که برای تعلیم ریاضیات و هندسه به روش تألیفی دست می‌یازند، این کار برای‌شان میسر نخواهد بود مگر آن‌که پیشاپیش خودشان، به‌شخصه، به‌گونه‌ای تحلیلی به کشف حقایق مورد نظر رسیده باشند. حال دکارت می‌خواهد در حوزه مابعدالطبیعه کاری کند که مخاطب، خود پای در راه نهد و به کشف حقایق نایل شود؛ و بدیهی است که در این‌صورت آنچه بایسته چنین مخاطبی است آن‌که همه توجه و دقت خود را به‌کار گیرد؛ چراکه «اگر کوچک‌ترین نکته‌ای از توجه او دور بماند، ضرورت نتیجه را در نخواهد یافت»؛ درست همان‌گونه که چنان‌چه اندک بی‌توجهی از کسی سرزند که برای کشف (نه اثبات) حقایق هندسه و ریاضی — که بالضروره به روش تحلیلی خواهد بود — می‌کوشد، سررشته کار از دستش خارج شده، کشفی اتفاق نخواهد افتاد (Flage & Bonnen, 1999, 15-19).^۷

سنت ادبی مدیتیشن (meditation)

اما روش تحلیل به‌خودی‌خود تأمین‌کننده مقصود دکارت نبود؛ زیرا با وجود همه مزایای روش تحلیل، این مشکل وجود داشت که مخاطبان کتاب تأملات، به‌جهت انس با نظام تفکر مدرسی — ارسطویی، اصلاً پذیرای هیچ نظام فکری دیگری نبودند. می‌بایست انقلابی در درون مخاطبان ایجاد می‌شد و تردیدی نسبت به باورهای گذشته به‌جان‌شان می‌افتاد تا گوش‌شان شنوای سخن تازه دکارت شود. دکارت برای این منظور به سنت ادبی «مدیتیشن» متوسل شد؛ سنتی که گونه‌های بسیاری دارد و همه این گونه‌ها به‌نوعی

ریشه در سنت رواقیان و در کتاب مارکوس آرلیوس^۱ دارد (Rorty, 1986, 2). سنت ادبی مذکور، جذابیت‌های ممتازی برای دکارت داشت که در زیر بدان‌ها اشاره می‌کنیم.

— در این سنت ادبی، خواننده باید خود، برای ایجاد تحول در خویش دست به کار شود که این خصیصه برای مقاصد مرجعیت‌ستیزانه دکارت مفید بود؛

— این تحول در خویش، مستلزم مجموعه پالایش‌هایی نسبت به حواس، باورهای عمومی، و تعصبات مبتنی بر خرافات است که در استفاده موقتی دکارت از شکاکیت به کارش می‌آمد؛

— ابعاد درون‌نگرانه و تأملی تمرین‌های مبتنی بر مراقبه (مدیتیشن) برای برنامه دکارت در خصوص بررسی تصورات مبهم به‌منظور کشف تصورات واضح و متمایز مناسب بود؛

— نظر به اینکه هدف از مراقبه و تأمل، تقویت اراده و تطهیر فاهمه است، این اعمال برای طرح ساختاری دکارت در جهت پی‌ریزی مبانی یک علم دقیق و فهم درست عالم به کار می‌آمد.

گونه ادبی «مدیتیشن»، به لحاظ ساختار، نتیجه و نوع رابطه نویسنده با خواننده، بر دو قسم است: (۱) انقلابی، که بر اساس آن باید تحولی ریشه‌ای در خواننده و در دنیای او حاصل شود، به گونه‌ای که بر جسمش، بر دوستی‌هایش، بر زندگی عملی و سیاسی‌اش و بر رابطه‌اش با خدا تأثیر بگذارد؛ (۲) تفسیری، که در آن مخاطب به فهم تازه‌ای نسبت به خود و نسبت به جایگاه اعمال و افکارش می‌رسد، بی‌آنکه چیزی — خاصه به لحاظ عملی و سیاسی — دچار دگرگونی اساسی شود. در هر دو قسم، تحولی رخ می‌دهد، با این تفاوت که در اولی این تحول در عالم است و در دومی در نگرش ما به عالم؛ در اولی اعمال متحول می‌شود و در دومی اهمیت اعمال. تقسیم دیگری که در این گونه ادبی راه دارد این است که «مدیتیشن»ها (خواه انقلابی باشند یا تفسیری) می‌توانند صعودی یا ندامت‌آمیز و توأم با پشیمانی باشند، که این تقسیم اخیر بیشتر در خصوص متون دینی و آیینی صدق می‌کند. سبکی که دکارت در نگارش تأملات به کار بسته است تلفیقی است از هر چهار قسم پیش‌گفته؛ به این معنا که آنچه دکارت در این کتاب در پی‌اش بود ویرانی علم مدرسی و جایگزینی آن با بنای باشکوه یکسره نوبنیادی است که با مصالحی نو و بر شالوده‌ای نو استوار بود. اما روشن است که این کار سترگ انجام‌پذیر

نبود مگر آنکه گستره عقل سلیم و فهم عامه دستخوش تحولاتی گردد؛ تحولاتی که زمینه ایجاد آنها را از پیش در گفتار فراهم آورده بود. تأملات به این لحاظ صعودی بود که اندیشنده‌ای که سرگرم تأمل درباره نظم منطقی حاکم بر تصورات واضح و متمایز است بنا به ادعای دکارت، باید عقلاً معتقد باشد که آن تصورات به‌درستی، نماینده نظم وجودی است که علت آنها به‌شمار می‌رود. درون‌نگری تأملی و پژوهش علمی در دکارت، دو روی سکه‌ای واحد است. او در این کتاب، تبیینی از نظم حاکم بر سلسله مراتب حقیقت عرضه می‌کند که به کمال ختم می‌شود. جذابیت گونه ادبی «مدیتیشن» از نوع ندامت‌آمیز و توأم با پشیمانی‌اش برای دکارت در آن بود که در این قسم، اراده در پیش‌گیری از خطا بسیار نقش دارد و او این قسم از «مدیتیشن» را نیز در بحث مربوط به «حقیقت و خطا»^۹ به کار می‌گیرد (Rorty, 1986, 1-20).

مدیتیشن تحلیلی (analytic meditation)

پیش از این، در آغاز مقاله گفتیم که در کتاب تأملات، دو چیز توجه خواننده را بیشتر به خود جلب می‌کند، یکی روش تحلیل و دیگری سنت ادبی مدیتیشن. از ابداعات بسیار مهم دکارت در نگارش این اثر آن است که او افزون بر تلفیق همه چهار گونه ادبی «مدیتیشن»، نوعی بازسازی تحلیلی، یعنی تحلیل منطقی را به کار می‌گیرد که با بررسی باورهای مرکب و فروکاهش آنها به عناصر بنیادی تشکیل‌دهنده‌شان، آغاز می‌شود. «اما این تحلیل است که بهترین و درست‌ترین روش تعلیم است و من در تأملات خود فقط همین روش را به کار بردم» (AT VII, 155; CSM II, 110)؛ «تحلیل، راه درستی را نشان می‌دهد که شیئی مدنظر از طریق آن، به‌گونه‌ای روش‌مند و به‌تعبیری، پیشینی کشف می‌شود؛ تا جایی که اگر خواننده به پیروی از آن تن دهد، و به همه موارد توجه کافی مبذول دارد، آن شیئی را از آن خویش می‌کند و آن را چنان کامل درمی‌یابد که گویی خود آن را کشف کرده است» (Ibid). سیر مراحل گوناگون و زنجیره‌وار تأملات در این کتاب رو به این سو دارد که عناصر ساختاری را به‌گونه تحلیلی مشخص سازد؛ حرکت سنجش‌گری و آزمون از احساس شروع می‌شود و به‌سوی ادراک حسی و حافظه، بعد به‌سوی باورهای مبتنی بر فهم عامه، سپس به‌سوی طبیعیات و پس از آن به‌سوی ریاضیات و الهیات، و دست‌آخر به تأملی خود - تصدیق‌کننده (self-certifying)، یعنی به کوژیتو می‌انجامد. آن‌گاه که روش تحلیل به این نقطه محوری قطعی و

تحلیل‌ناپذیر ارشمیدسی می‌رسد، این روش، شکل بازسازی و معماری به خود می‌گیرد و عالم را از همین نقطه، دوباره می‌سازد.

حال، براهین شکاکانه در این سبک «مدیتیشن» تحلیلی^{۱۰} که دکارت با اعمال روش تحلیل در کتاب خود، آن را پدید آورد، نقش آزمایش‌گری و سنگ محک را بر عهده دارد و این، درست برعکس نقش ویران‌گرانه‌ای است که آنها در گونه‌های مرسوم «مدیتیشن» دارند. براهین شکاکانه در تأملات نه برای طرد و پالایش باورهای خطاپذیر، بلکه برای تشخیص آن دسته از باورهای تحلیل‌ناپذیر و خودتصدیق‌کننده‌ای به کار می‌رود که می‌توان از آنها به منزله سنگ بنا و شالوده اصلی بازسازی معرفت علمی استفاده کرد. دکارت امیدوار بود که با تحلیلی درون‌نگرانه، مبانی ریاضیاتی استنتاجی را آشکار سازد و از این رهگذر بنیادهای علم وجودی مهمی را فراهم آورد که ساختار عالم را هویدا سازد. دکارت در تأملات به یاری سبک تحلیلی - معمارانه خویش در همان چهارچوب سنت ادبی «مدیتیشن»، در پی آن است تا معنای نفس را دگرگون سازد و با رهانیدن ذهن از خطا و ابهام، آن را از نو سامان‌دهی کند. این انقلاب فکری، که دکارت آن را به لطف تلفیق اقسام مختلف گونه ادبی «مدیتیشن» با سبک تحلیلی - معمارانه خود آفریده بود، نه تنها در گستره علم، ثمرات بسیاری داشت، بلکه در عرصه مابعدالطبیعه هم معتبر بود و همین امتیازات بود که سبب شد تا دکارت خود را در حصول این توفیق، بهره‌مند از نیروی الهام الهی بداند. جست‌وجوی تحلیلی بنیادهای اندیشه، مستلزم همان کندوکاو و تطهیری است که در مراقبه‌ها و «مدیتیشن»‌های سنتی دینی مرسوم است. همین که عناصر اندیشه مکشوف گردد، تردیدهای شکاکانه افراطی‌تری سربرمی‌آورد، درست مانند همان تردیدهایی که لحظات آکنده از نومیدی پوچ‌انگارانه‌ای را در دل مراقبه‌های دینی به بار می‌آورد. تحلیل از عهده کشف عناصر اندیشه برمی‌آید، اما درست پس از کشف این عناصر است که این پرسش هم‌چنان بی‌پاسخ می‌ماند که آیا عناصر روان‌شناختی اندیشه، همان عناصر علم به معنای دقیق کلمه است؛ و اگر چنین باشد، آیا عناصر علم، همان عناصر هستی‌شناسی است. تفکر تحلیلی درباره حقایق بذاته‌معتبر (self-validating truths) در تأملات در حکم همان کشف مراقبه‌کننده دینی است از اینکه نفس نومیدی او، خود نشانه‌ای از صداقت الهی در درون اوست. تفکر تحلیلی درباره روشی که اعتبار حقایق خودتصدیق‌کننده‌ای

مانند کوژیتو به آن است، به نوبه خود سبب بروز این فکر در اندیشنده می‌شود که از مراحل تأملی که پشت سر گذاشته است دو مطلب، یعنی تناهی خود او و خیرخواهی خداوند، آشکار می‌شود. چه در «مدیتیشن» تحلیلی دکارت و چه در «مدیتیشن» دینی سنتی، عطف توجه به عالم، اطمینان به صداقت الهی را در پی دارد و بدین ترتیب، اعتمادپذیری شناخت احیا می‌شود.

تأملات شش‌گانه دکارت را، که بنا به نظر برخی در شش‌روز رخ داده است، می‌شود همچون لحظاتی از یک «مدیتیشن» صعودی، «مدیتیشن» ندامت‌آمیز، یا مرحله‌ای از یک پژوهش تحلیلی تفسیر کرد که هر کدام از این تفاسیر سه‌گانه گویای معنا و مفهوم خاصی از هر تأمل، و از کارکرد آن در فرآیند متحول‌سازی ذهن خواهد بود. دکارت درباره این تأملات شش‌گانه به گونه گنج‌کننده و جسورانه‌ای چنان سخن می‌گوید که یادآور لحن کتاب مقدس درباره خلقت عالم در شش‌روز است، با این تفاوت که ماحصل خلق جدید دکارت، علم جدیدی است درباره عالم؛ تأمل نخست با فرق‌گذاری دکارت میان نور یقین و ظلمت ابهام آغاز می‌شود و تأمل ششم با تبیینی از ترکیب وجود آدمی که موجودی است مرکب از ذهن و بدن، یعنی موجودی خطاپذیر و با این همه، عاقل، پایان می‌پذیرد.

مراحل شش‌گانه «مدیتیشن»‌های سنتی - به‌رغم تفاوت‌هایی اندک - در کل به شرح زیر است:

- (۱) پالایش (*catharsis*)، وارستگی، یا تحلیل: سیری از حس به خیال و حافظه، از آنجا به علم و ریاضیات و سرانجام به الهیات؛
- (۲) تردید (*skepsis*)، یأس یا پوچ‌انگاری؛
- (۳) تأمل (*preipetitia*)؛ تأملی که تحولی انقلابی را در پی دارد؛
- (۴) تصدیق (*anagnorisis*) قوه بازتابی و اصلاح‌کننده اراده؛ کشف قانون عدم‌تناقض در مقام مبدئی روشی که به براهین خلف اعتبار می‌بخشد؛
- (۵) صعود (تعالی) از نظم روان‌شناختی به نظم وجودی که با براهین اثبات وجود خدا محقق می‌شود؛
- (۶) بازسازی عالم و خود (Rorty, 1986, 10-11).

زنجیره و توالی تأملات دکارت به روشنی با همین ساختار سنتی شش مرحله‌ای می‌خواند.^{۱۱} اما گفتنی است که همه داستان در همین تأملات شش‌روزه خلاصه نمی‌شود و این پرسش جای طرح دارد که آغاز، میانه و پایان این کتاب چیست؟ آیا هسته اصلی کتاب، همان شش‌روز تأمل است یا آنکه «نامه اهدائیه» و «خلاصه تأملات» هم از بخش‌های ماهوی آن به‌شمار می‌آید؟ و مهم‌تر از آن، درباره اعتراضاتی که مازن مرسن آنها را گردآوری کرده و به‌دست دکارت رساند، چه باید گفت؟ آیا اعتراضات و پاسخ‌ها نیز به‌معنای دقیق کلمه جزء تأملات محسوب می‌شود؟ ظاهراً «نامه اهدائیه»، «خلاصه تأملات»، «تأملات شش‌گانه» و «اعتراضات و پاسخ‌ها» هر کدام پاره‌ای از کار کلی دکارت را تشکیل می‌دهد. تأملات شش‌گانه را می‌توان به‌خوبی همچون زمینه‌ساز گذار از کرنش مؤدبانه و در عین حال، مغرورانه دکارت در برابر دکترهای الهیات دانشگاه پاریس – که کتاب را برای آنها فرستاد – به مخاطبان حقیقی او (طرف مکاتباتش) از موافق و مخالف دانست که با آنها درگیر بحث و مواجهه بود. «نامه اهدائیه» و «اعتراضات و پاسخ‌ها»، خود حاصل تغییراتی است که دکارت در گونه‌های ادبی (ژانرهای) سنتی داده است. «نامه اهدائیه» تلفیقی است از اهدائیه‌های دینی و دنیوی که هرچند دکارت در آن بر مرجعیت صحت می‌گذارد، با جسارتی فوق‌العاده؛ وعده می‌دهد که براهین عقلی بر وجود خدا و جاودانگی نفس اقامه خواهد کرد که تا آن زمان به ذهن متکلمان هم نرسیده بود؛ براهینی که در مقدمات خود، وام‌دار هیچ فرضی از ایمان، مرجعیت، یا سنت نبوده و از هیچ ابزار مابعدالطبیعی نیز بهره نبرده است. اما چنان‌که دیدیم دکارت در بیان و تفهیم مطالب خود در تأملات نه تنها بر سنت ادبی قدما اعتماد کرده بلکه تا اندازه‌ای به پیش‌فرض‌های جاافتاده در این سنت هم تن داده است.

دکارت/اعتراضات و پاسخ‌ها را نیز با ایجاد تغییراتی در سنت ادبی پدید آورد. او در این نوشته، طرف‌های بحث را خودش خلق نمی‌کند تا در نمایش (درام) فکری یک‌نواختی ایفای نقش کنند و برخلاف افلاطون در محاورات، کلمات را در دهان شخصیت‌های سرشناس تاریخی نمی‌گذارد؛ بلکه او از مخالفانش می‌خواهد که به‌زبان خود و با هر طول و تفصیلی که می‌خواهند – نه در قالب گفت‌وگویی خشک و ساختارمند بلکه در مکاتبه‌ای به‌معنای راستین کلمه – نظر خود را درباره کتاب او ابراز دارند. دکارت، برخلاف آنچه در این‌گونه ایراد و پاسخ‌ها در سده‌های میانه مرسوم بود، سخن

مخاطبان خود را ویرایش و کم‌وزیاد نمی‌کند و اصلاً به سبک مشاجرات کلامی (*dialectical disputatio*) هم عمل نمی‌کند. او از اندیشمندان برجسته روزگارش می‌خواهد که ایرادات خود را بر کتاب تأملات، بر او عرضه کنند و پس از دریافت ایرادات و انتقادهای ایشان و فراهم آوردن پاسخ‌های لازم، هر دو دسته اعتراضات و پاسخ‌ها را با هم منتشر می‌کند. دکارت با این کار، این فرصت را به ایرادکنندگان و نیز به دیگر خوانندگان می‌دهد که به جای آن که در انظار عموم و بی‌درنگ مجبور به اظهار نظر باشند^{۱۲}، براهین مستشکلان و پاسخ‌های دکارت را بی‌هیچ ملاحظه‌ای در خلوت و با صرف وقت و توجه کافی، سبک‌وسنگین کرده و درباره آنها به‌داوری بنشینند. این که دکارت گاهی در *اعتراضات و پاسخ‌ها* تندخویانه رفتار می‌کند، از پاسخ‌گویی طفره می‌رود و حالت تدافعی به خود می‌گیرد، بیشتر ریشه در لحن فرد ایرادگیرنده دارد تا این که مربوط به نگاه دکارت باشد و نهایتاً شاید بتوان این مطلب را به ضعف در شخصیت دکارت نسبت داد نه آن که سبک و گونه ادبی به کار رفته در این اثر، چنین اقتضایی را داشته باشد.^{۱۳}

نتیجه

در پایان، گفتنی است که وقتی تأملات را با توجه به سبکی که دکارت در نگارش آن به کار بسته است، بخوانیم، پایان بسیار جالبی خواهد داشت. دکارت در نظر داشت تا علم را بر مبنای حقایق پالوده، آزموده و مبرهن که راه را بر هر شکاکیتی می‌بندد، بنا کند. اما کاوش در *اعتراضات و پاسخ‌ها*، تصویر کاملاً متفاوتی را از علم دکارتی بر ما روشن می‌سازد؛ چرا که این اثر نه محصول تحلیلی – تأملی اندیشنده‌ای تنها و نه نوعی معماری بنیادی شالوده‌های علم، بلکه صورت مکتوب مجموعه مباحث و مناظراتی است که احترام متقابل و هم‌اندیشی میان مستشکل و مؤلف (جز در اندک مواردی) در آن موج می‌زند. بنابراین، تأملات به آن صورتی که بر عموم عرضه شد، خواننده را البته با گذراندن از دالان تأملاتی شش‌گانه، که شاید مسامحتاً بی‌شبهت به غار افلاطونی نباشد، از فضای دانشکده الهیات دانشگاه پاریس به جمع فیلسوفان و محققانی رهنمون می‌شود که نواندیش‌ترین و برجسته‌ترین‌های آن روزگار فرانسه بودند؛ سیری از مرجعیت‌باوری، تعصب و جمود (و به‌زبان دکارت سیر از تصورات مبهم و خطا) به‌سوی

مرجعیت‌زدایی و پرسش‌گری، استقلال و پویایی اندیشه (و به تعبیر دکارت به‌سوی نور طبیعی عقل). البته چنان‌که دکارت خود یادآور می‌شود، پیمودن این راه چندان هم آسان نیست، بلکه مقتضی آن است که خواننده، دوشادوش نویسنده تأملات، خواسته و دانسته به مجاهده‌ای ذهنی و ریاضتی فکری تن در دهد. مطلوب دکارت از نگارش این کتاب آن‌گاه محقق می‌شود که خواننده تأملات به‌یاری تأمل و مراقبه‌های فکری مطرح در آن، بتواند به تحولی در خویش برسد که از معتقدی سر در گم، به کاوش‌گری علم‌گرا و خردپیشه تبدیل شده باشد (Rorty, 1986, 18-19).

پی‌نوشت‌ها

۱- گفتنی است که موضوع بحث در اینجا ترجمه انگلیسی تأملات از روی متن لاتین است نه ترجمه فرانسوی آن که به تأیید خود دکارت هم رسیده است. در پاره‌ای موارد اختلافاتی میان متن لاتین و ترجمه فرانسوی تأملات به چشم می‌خورد که گویی مترجم (البته با تأیید خود دکارت) به جهت رعایت حال مخاطب غیرفرهیخته فرانسوی، به جای ترجمه به تفسیر مطالب پرداخته و از ساختار ادبی و سبک نگارش متن اصلی دور شده است. متأسفانه همین نقیصه در ترجمه فارسی کتاب تأملات نیز، که دکتر احمدی آن را از روی متن فرانسه به فارسی برگردانده است، به چشم می‌خورد.

۲- شایان یادآوری است که تمامی ارجاعات به آثار دکارت، به دو مجموعه با مشخصات کتاب‌شناسی زیر صورت گرفته است:

AT *Oeuvres de Descartes*, ed. C. Adam & Tannery. 12 vols. (Revised edition, Paris: Vrin/CNRS, 1964-76)

CSM *The Philosophical Writings of Descartes*, trans. J. Cottingham, R. Stoothoff & D. Murdoch. 2 vols. (Cambridge: Cambridge University Press, 1985)

گفتنی است که ارجاعات به ترتیب، با حروف اختصاری AT و CSM، شماره جلد و شماره صفحه است.

۳- مثلاً اینکه دکارت تأملات را برخلاف کتاب گفتار در روش، که به فرانسه و برای استفاده عموم نوشته بود، به زبان لاتین، که زبان علمی و تخصصی سده هفدهم است، نوشته است.

۴- «من به شما می‌گویم که - بین خودمان باشد - این تأملات شش‌گانه در بردارنده همه مبانی فیزیک من است. اما لطفاً شما در این باره سخنی نگوئید؛ زیرا چه بسا هواداران ارسطو به سادگی تن به این اصول ندهند و من امیدوارم که خوانندگان تأملات، ندانسته با این اصول من مأنوس شوند و به صدق آنها واقف گردند پیش از آن که متوجه شوند که آنها ویرانگر اصول ارسطو است» (AT III, 298; CSMK III, 173).

5- The traditional meditational genre

این سنت ادبی هم بازتابی (reflexive) و هم تأملی (reflective) است؛ به این معنا که نویسنده با گردن نهادن به تأملاتی که مرحله به مرحله بر همدیگر مترتب است، از رهگذر کاوش در خود، خویش را متحول می‌سازد. در این سنت، نویسنده گرچه برای خود می‌نویسد، خواهان آن است که خواننده‌اش او را همچون مرشد خود - نه مدیر و راهنما - تلقی کند؛ خود اصلاح‌کننده و خود اصلاح‌شونده منحصر در نویسنده نیست، بلکه هر ذهن قابلی می‌تواند مصداق آن باشد. کتاب‌هایی که در این قالب نوشته می‌شود به غیر از این ویژگی‌های معین، به پاره‌ای موضوعات خاص هم می‌پردازد که عبارت است از: رابطه خود با حواس، با تخیل، با بدن،

و با عالم ماده؛ جستجوی آنچه ارزشمند، پایدار، و ساختارمند است؛ رابطه میان باورهای خود درباره الوهیت و خود الوهیت، و نیز رابطه میان الوهیت و نظام عالم؛ جایگاه دقیق خود در نظام عالم. آن گاه که این موضوعات به ترتیبی دقیق و بر اساس الگویی متناسب مورد مذاقه قرار گرفتند، فهم راستین درباره آنها حاصل می‌شود که پیامدهایی وجودی (existential) خواهد داشت؛ به این معنا که خود (ego)، به میراث راستینش که همان حال خاص وجودی است، دست می‌یابد (Rorty, 1986, 2).

۶- شاید بتوان دکارت را به جهت اصرارش بر گردآوری ایرادها و اعتراض‌های گوناگون بر فلسفه‌اش، و پاسخ‌گویی — هرچند نه همواره بردبارانه — به همه آنها در تاریخ فلسفه استثنا دانست و به این لحاظ او را تنها فیلسوفی شمرد که خودش، نخستین، مؤثقت‌ترین و بهترین شارح و مفسر فلسفه خویش است.

۷- آنچه در اینجا آوردیم زمانی بهتر درک می‌شود که خواننده مقایسه‌ای هر چند اجمالی، میان دو کتاب تأملات دکارت و اخلاق اسپینوزا انجام دهد.

8- *Ton Eis Heauton Biblion* ("his book to himself")

۹- در تأمل چهارم

۱۰- مکان ترکیب و در واقع امتزاج روش تحلیلی با سبک سنتی «مدیتیشن»، با توجه به اینکه مراحل و مراتب در هر دوی اینها تا اندازه زیادی به هم نزدیک و مشابه است، بسیار طبیعی به نظر می‌رسد.

۱۱- هرچند این مراحل شش‌گانه دقیقاً با تأملات شش‌گانه دکارت منطبق نمی‌شود، برای نمونه، مرحله دوم از این مراحل شش‌گانه تقریباً در پایان تأمل نخست آغاز و چند بند بعد، در آغاز تأمل دوم تمام می‌شود. مراحل چهارم، پنجم و شش تقریباً متناظر با تأملات چهارم، پنجم و ششم است. اما مرحله سوم در تأمل دوم، آغاز می‌شود و تا پایان تأمل سوم ادامه می‌یابد. پی بردن به دلیل چنین چینشی از جانب دکارت نیازمند مطالعه و پژوهشی بس گسترده و دقیق است. اما آنچه معلوم است این که دکارت می‌خواسته خواننده پس از هر تأمل، درنگی داشته باشد. ظاهراً گسترش مرحله دوم میان تأملات اول و دوم، به نوعی برای کاستن از اهمیت آن باشد و نشان دهد که در طول این تأملات، برهه یا مرحله‌ای از یأس شکاکانه «محض» نمی‌تواند رخ کند. طول و تفصیل مرحله سوم نیز نشان‌دهنده فراگیر بودن این تحول فکری است؛ چرا که این مرحله افزون بر تعیین آن نقطه محوری (کوژیتو) در برهان بر وجود جوهر اندیشنده، مقتضی پژوهشی در ویژگی و معنای راستین تصورات اندیشنده درباره خودش، بدنش و درباره عالم نیز هست. برای اطلاع بیشتر در این باره، نگاه کنید به منبع ذکر شده در پی‌نویس شماره ۱۰.

۱۲- چنان‌که در مناظرات و مشاجرات کلامی این روش مرسوم بود که دلایل له و علیه طرف‌های بحث، رو در رو و در حضور عموم برگزار شود.

۱۳- این مطلب را می‌توان در پاسخ‌های دکارت به دستهٔ هفتم اعتراضات که از جانب بوردن مطرح شده است، آشکارا دید؛ البته بهتر است پیش از خواندن پاسخ‌های دکارت، به نوع ایرادات دستهٔ هفتم و مخصوصاً به لحن ایرادگیرنده توجه کنیم.

منابع

- اسپینوزا، باروخ. (۱۳۸۲)، *شرح اصول فلسفه دکارت و تفکرات مابعدالطبیعی*، ترجمه محسن جهانگیری، چاپ نخست، تهران، انتشارات سمت.
- Descartes, Rene, *The Philosophical Writings of Descartes*, trans. J. Cottingham, R. Stoothoff & D. Murdoch (1995), Cambridge University Press, 2 vols.
- -----, *The Philosophical Writings of Descartes*, volume III, *The Correspondence*, trans. J. Cottingham, R. Stoothoff & D. Murdoch. A. Kenny (1991), Cambridge University Press.
- Flage, Daniel E. & Bonnen, Clarence A. (1999) *Descartes and Method*, A search for method in *Meditations*, 1st edition, Routledge.
- Cottingham, John (1989), *Descartes*, 1st edition, Blackwell.
- Hatfield, Gary (2003), *Routledge Philosophy Guidebooks, Descartes and the "Meditations"*, Routledge
- -----, *Philosophical Traditions series, Essays on Descartes' "Meditations"*, Amélie Oksenberg Rorty (1986), Univ. of California Press
- منابعی که در نگارش این مقاله، غیرمستقیم از آنها استفاده شده است.
- اسپینوزا، باروخ. (۱۳۶۴)، *اخلاق*، ترجمه محسن جهانگیری، چاپ نخست، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- دکارت، رنه (۱۳۸۴)، *اعتراضات و پاسخ‌ها*، ترجمه علی م. افضلی، چاپ نخست، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ----- (۱۳۶۹)، *تأملات در فلسفه اولی*، ترجمه احمد احمدی، چاپ دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ----- (۱۳۸۳)، *گفتار در روش*، ترجمه محمدعلی فروغی؛ [برگرفته از کتاب سیر حکمت در اروپا]، چاپ نخست، انتشارات هرمس.
- Cottingham, John (1993), *A Descartes Dictionary*, 1st edition, Blackwell.
- Wilson, Catherine, (2003) *Descartes' meditations, an introduction*, 1st edition, Cambridge University Press.
- Broughton, Janet (2002) *Descartes' Method of Doubt*, Princeton University Press.
- Gaukroger, Stephen (1989), *Cartesian Logic, An Essay on Descartes' conception of Inference*, Clarendon Press.
- Routledge 1993, *History of Philosophy, vol. IV, the Renaissance and Seventeenth Century; Rationalism*, Edited by G.H.R. Parkinson.